

IRA تا یک سال به نقض قرارداد ادامه داد و در این مدت دو سرباز و دو غیرنظامی را کشت و عده زیادی را زخمی کرد. در عین حال، دو تن از اعضای خود را در بمب گذاری در بریتانیا از دست داد. تعداد زیادی از اعضا و هواداران IRA در ایرلند شمالی دستگیر شدند. جان میجر و جان پروتون اظهار داشتند در صورت ادامه خشونت توسط IRA، مذاکرات خود را با شین فن، نیمه کاره رها خواهند ساخت. کاخ سفید با حمایت جان هیوم، تصمیم گرفت با آدامز در تماس دائم باشد و در انتظار اقدامات صلح آمیز بماند.

روند صلح در خاورمیانه نیز مورد تهدید قرار داشت. در اواخر ماه فوریه، بر اثر انفجار دو بمب توسط حماس، بیست و شش نفر به قتل رسیدند. با توجه به انتخابات اسرائیل، به نظر می رسد حماس در صدد ایجاد زمینه های برکناری نخست وزیر شیمون پرز و روی کار آمدن فردی بسیار سختگیر و سازش ناپذیر است تا قرارداد صلح انعقاد شده با سازمان آزادیبخش فلسطین، به اجرا در نیاید. عرفات را ترغیب کردیم که به منظور جلوگیری از حملات تروریستی، تلاش بیشتری بکند. همان گونه که در زمان امضای قرارداد اصلی در سال ۱۹۹۳ گفتم، او دیگر نمی توانست یک فلسطینی نظامی یا شبه نظامی باشد، بنابراین اگر می خواست گامی در راه صلح و گام دیگری برای حمایت از تروریسم بردارد، سرنگون می شد.

در همان زمان، با بحرانی نزدیکتر به مرزهای ایالات متحده مواجه شدیم. کوبا دو هواپیمای غیرنظامی را که طرفداران و اعضای گروه ضد کاسترو - که برادران نجات کوبا نام داشت - سرنشینان آنها بودند، با شلیک گلوله های ضد هوایی، ساقط کرد و چهار نفر در آن ماجرا به قتل رسیدند. کاسترو از آن گروه نفرت داشت زیرا از آن هواپیماها، اعلامیه های ضد دولتی بر فراز هاوانا می ریختند. دولت کوبا ادعا می کرد در فضای کوبا به آن دو هواپیما شلیک کرده است. این ادعا درست نبود، حتی در صورت صحت، این امر خلاف قوانین بین المللی به حساب می آمد.

من پرواز هواپیماهای غیرنظامی را بر فراز کوبا منع کردم و اجازه ندادم مسئولان رسمی کوبایی به ایالات متحده بیایند. در ضمن از کنگره خواستم با مسدود کردن حسابهای دولتی کوبا در ایالات متحده به

قربانیان سانحه غرامت پردازد. مدلین آلبرایت از سازمان ملل متحد خواست که علیه کوبا تحریم اقتصادی و سیاسی برقرار سازد و خود به میامی رفت تا در انجمن آمریکاییهای کوبایی تبار، سخنرانی کند. سخنان مدلین، او را در میان کوباییهای ساکن فلوریدا، به قهرمان ملی تبدیل کرد. همچنین مجبور به امضای نسخه‌ای از لایحه هلمز-بروتون شدم که بر اساس آن، تحریمهای اقتصادی و نظامی علیه کوبا بیشتر می‌شد و در ضمن به رییس‌جمهور اجازه می‌داد در صورت برداشتن هرگام مثبت از سوی کوبا، تحریمها را لغو کند. به نظر می‌رسید کاسترو از تحریم کشورش توسط ایالات متحده، ناراضی نیست. زیرا آن را بهانه خوبی برای توجیه شرایط بد اقتصادی کوبا می‌دانست. اگر واقعاً رهبر کوبا چنین عقیده‌ای داشت، اشتباهی عظیم کرده بود. مدتی بعد به طور غیرمستقیم از قول کاسترو شنیدم که ساقط کردن آن دو هواپیما، اشتباهاً صورت گرفته است. ظاهراً او پیش از آن واقعه دستور شلیک به هر هواپیمایی را که در فضای آن کشور پرواز می‌کند، داده بود و در آن لحظات نمی‌توانسته دستور لغو آن را صادر کند.

در هفته آخر آن ماه، پس از دیدار از مناطق سیل زده در واشینگتن، اورگان، آیداهو، و پنسیلوانیا، با نخست‌وزیر جدید ژاپن، در ساتتامونیکای کالیفرنیا ملاقات کردم. ریوتارو هاشیموتو، پیش از دستیابی به ریاست دولت ژاپن، همتای میکی کاتتور بود. به نظر می‌رسید که می‌توانیم همکاری بسیار خوبی با او داشته باشیم. او و کاتتور، پیش از بیست قرارداد تجاری امضا کرده بودند و میزان صادرات ما به ژاپن، به هشتاد درصد رسیده بود.

در اواخر آن ماه، من و هیلاری، شانزدهمین سالگرد تولد چلسی را جشن گرفتیم و او را به تماشای نمایش بینوایان در تئاتر ملی بردیم و سپس دوستانش را برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به کمپ دیوید دعوت کردیم. همه دوستان چلسی را دوست داشتیم و از مشاهده بازیهای کودکانه آنان، لذت می‌بردیم. بهترین لحظات آن تعطیلات برای من، هنگامی بود که در مجتمع کمپ دیوید، به چلسی رانندگی یاد می‌دادم. دلم برای رانندگی کردن تنگ شده بود و می‌خواستم چلسی از یاد گرفتن این هنر و درست و امن راندن، لذت ببرد.

روند صلح خاورمیانه در نخستین هفته ماه مارس، دوباره به خطر افتاد. در چند روز متوالی، بمب‌گذاریه‌های حماس در اورشلیم و تل‌آویو، بیش از سی نفر را کشت و عده زیادی رامجروح کرد. در میان مقتولان حوادث، کودکان، یک پرستار فلسطینی که در جوار دوستان یهودی خود زندگی می‌کرد و دو زن جوان آمریکایی، دیده می‌شدند. من با اعضای خانواده تعدادی از آنها در نیوجرسی ملاقات کردم و متوجه شدم همگی پیروی از قرارداد صلح کمپ دیوید را تنها راه رهایی از آن شرایط خشونت‌بار می‌دانند. در یک نطق تلویزیونی خطاب به مردم اسرائیل گفتم: "تروریست‌ها نه تنها افراد بی‌گناه، بلکه روند صلح را در خاورمیانه هدف قرار داده‌اند."

روز دوازدهم ماه مارس، با ملک حسین پادشاه اردن از پایگاه شماره یک نیروی هوایی ایالات متحده پرواز کردیم تا در اجلاس سران در زمینه صلح در شرم‌الشیخ شرکت کنیم. میزبانی آن اجلاس را حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر بر عهده داشت. ملک حسین چند روز زودتر برای ملاقات با من به کاخ سفید آمده بود تا ضمن محکوم کردن بمب‌گذاری حماس، دنیای عرب را به پیوستن به روند صلح خاورمیانه ترغیب کند. لذت زیادی از همراهی با او در سفر طولانی بردم.

رهبران بیست و نه کشور جهان عرب، اروپایی، آسیایی و آمریکای شمالی، به همراه بوریس یلتسین و رئیس سازمان ملل پترس غالی در شرم‌الشیخ حضور یافتند و در کنار پرز و عرفات قرار گرفتند. من و حسنی مبارک، مشترکاً ریاست اجلاس را بر عهده داشتیم. پیش از حضور در اجلاس، از همکاران خود خواسته بودم چند شبانه روز روی متن اعلامیه نهایی کار کنند تا اطمینان حاصل شود که همگی در مبارزه با تروریسم، درکنار ما خواهند ایستاد.

برای نخستین بار، دنیا عرب، با اسرائیل همصدا شد، تروریسم را محکوم کرد و قول داد علیه آن اقداماتی انجام دهد. جبهه متحد حاضر بود پشتیبانی لازم را از پرز به عمل بیاورد تا به روند صلح ادامه بدهد و راه غزه را دوباره بگشاید تا هزاران فلسطینی که در آن ناحیه می‌زیستند و در اسرائیل کار می‌کردند، بتوانند به راحتی تردد کنند. در ضمن به عرفات اطمینان داد که می‌تواند با تمام قدرت از عملیات تروریستی جلوگیری

کند.

روز سیزدهم به تل آویو پرواز کردم تا آمادگی ایالات متحده را برای کمک به ارتش و پلیس اسرائیل اعلام کنم. در ملاقات با شیمون پرز و دولت او، قول دادم یکصد میلیون دلار به آنان بدهم و از وارن کریستوفر و دان داج رییس سیا خواستم در اسرائیل بمانند و کارهای ضروری را به پایان برسانند.

پس از شرکت در کنفرانس خبری و گفتگو با دانشجویان جوان اسرائیلی در تل آویو، با بنیامین نتانیا هو، رهبر لیکود به مذاکره پرداختم. بمب‌گذاری حماس، احتمال پیروزی لیکود را افزایش داده بود. به نتانیا هو قول دادم در صورت پیروزی، همواره برای مبارزه با تروریسم در کنار او خواهم بود.

نمی‌توانستم بدون دیدار از مزار رابین، به وطن بازگردم. بر سر مقبره او زانو زدم، دعا خواندم و به پیروی از رسم یهودیان سنگ کوچکی را روی سنگ قبر مرمری او، قرار دادم. همچنین سنگ دیگری برای یادگاری از کنار مزار او برداشتم و با خود به آمریکا بردم تا همواره به خاطر داشته باشم چه دوست خوبی را از دست داده‌ام و او چه مسؤولیت سنگینی بر عهده من گذاشته است.

هنوز درگیر مشکلات خاورمیانه بودم که خبر رسید چین، سه موشک به سواحل تایوان شلیک کرده است. ظاهراً آن کشور قصد داشت به تهدید دولتمردان تایوان پردازد که چندی پیش، تظاهراتی مبنی بر استقلال‌طلبی انجام داده بودند. از زمانی که رییس‌جمهور کارتر روابط ایالات متحده و چین را عادی کرده بود، کشور ما از سیاست "چین واحد" پیروی می‌کرد. در عین حال، روابط خوبی با تایوان داشتیم و معتقد بودیم دو کشور باید با انجام مذاکرات، مشکلات خود را به گونه‌ای صلح‌آمیز برطرف سازند.

باب دال در ماه فوریه با پیروزی در فلوریدا، جمهوریخواهان را وادار ساخت که رسماً او را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کنند. با اینکه مبارزه سختی در پیش داشتم، ولی لااقل می‌دانستم در صورت شکست در انتخابات، کشور به دست فردی میانه‌رو اداره خواهد شد.

پس از اعلام نامزدی باب دال، من به ایالات متعددی رفتم و با مقامات

مسئول و طرفدار، مذاکره کردم. از جمله در مریلند، به ملاقات ژنرال مک کافری و جسی جکسون رفتم تا در مورد تلاشهای دولت به منظور جلوگیری از استعمال مواد مخدر توسط نوجوانان صحبت کنم در کالیفرنیا نیز اعلام داشتم اقتصاد رو به رشد ایالات متحده، ظرف سه سال، ۸/۴ میلیون شغل جدید ایجاد کرده است، در حالی که قول ۸ میلیون، ظرف چهار سال داده بودم.

روز سوم آوریل، هنگامی که واشینگتن غرق در شکوفه و گل بود، در دفتر اووال در کاخ سفید مشغول انجام کار بودم که خبر ناگواری شنیدم. هواپیمای جت نیروی هوایی که ران براون و یکی از مشاوران اقتصادی ما را به منظور بهینه‌سازی اقتصاد کشورهای بالکان به آن منطقه می‌برد، به دلیل بدی اوضاع جوی، نزدیک دابرونیک کرواسی به کوه سنت جان برخورد کرده و همه سرنشینان آن کشته شده بودند. تقریباً یک هفته پیش از آن واقعه، هیلاری و چلسی، با همان هواپیما و همان خدمه، به اروپا رفته بودند.

به شدت ناراحت شدم. ران بهترین دوست و مشاور سیاسی من در هیأت دولت بود. او به‌عنوان رییس، حزب دموکرات را پس از شکست در سال ۱۹۸۸ بازسازی و همه اعضای آن را برای انتخابات ۱۹۹۲، متحد و آماده کرد. پس از شکست در انتخابات کنگره در سال ۱۹۹۴ نیز، موجب بالا رفتن روحیه دموکراتها و پیروزی در انتخابات ۱۹۹۶ شد. او بخش بازرگانی کشور را متحول ساخت و از مشکلات تشریفات اداری کاست. در امور خارجی به ویژه ایجاد صلح در بالکان و ایرلند شمالی، توصیه‌های مؤثر و مفیدی ارائه داد. تلاش بی‌وقفه او موجب افزایش صادرات ایالات متحده و آمادگی برای ورود به قرن بیست و یکم شد. پس از مرگ او، نامه‌ای از مسؤولان بازرگانی کشور دریافت کردم که در تعریف از او، نوشته بودند: «بهترین وزیر بازرگانی ایالات متحده در طول تاریخ...»

من و هیلاری برای ملاقات و اظهار تسلیت به آلمان، همسر و تریسی و مایکل، فرزندان ران و تامی همسر مایکل، به خانه آنها رفتیم. آنها از افراد خانواده ما به حساب می‌آمدند. علیرغم اندوه فراوانی که همه داشتیم، خوشحال شدم که همسر و فرزندان ران، در مورد او نظر مساعد داشتند و

ماجراهای جالبی از او تعریف می‌کردند.

پس از ترک خانه آلمان، به وزارت بازرگانی رفتیم تا با کارکنان آن که رهبر خود را از دست داده بودند، گفتگو کنیم. یکی از مقتولان حادثه، مرد جوانی بود که من و هیلاری او را به خوبی می‌شناختیم. آدام دارلینگ، فرزند واقع‌گرای یک کشیش متدیست بود که در سال ۱۹۹۲ به دیدار ما آمد و اظهار داشت با دو چرخه، شعار کلینتون - ال گور را در سراسر ایالات متحده حمل خواهد کرد.

چند روز بعد، یعنی دو هفته پیش از برگزاری مراسم نخستین سالگرد بمب‌گذاری در اوکلاهما، من و هیلاری، به یاد ران و سایر آمریکاییهای مقتول در آن حادثه، در محوطه چمنکاری شده پشت کاخ سفید، درختی کاشتیم. پس از آن به اوکلاهما رفتیم تا یک مرکز مراقبتهای روزانه را به جای مرکزی که از بین رفته بود، افتتاح کنیم و به ملاقات خانواده قربانیان که در آن محل حضور داشتند، برویم. در دانشگاه مرکزی اوکلاهما، نزدیک ادموند، به دانشجویان گفتم علیرغم اقداماتی که در سه سال گذشته علیه تروریستها انجام داده‌ایم که در مقایسه با سالهای پیش، افزایش زیادی را نشان می‌دهد، باز هم باید به دنبال یافتن راهکارهای تازه در این زمینه باشیم، زیرا این پدیده، بسیار بیشتر از سلاحهای هسته‌ای، نسل ما را تهدید می‌کند.

بعد از ظهر روز بعد، سفری اندوهبار به پایگاه هوایی داور در دلور داشتیم. جسد قربانیان سانحه هوایی که در راه انجام وظیفه برای وطن کشته شده بودند، با هواپیما به فرودگاه وارد شد. پس از بیرون آوردن تابوتها از درون هواپیما، نام همه سرنشینان هواپیما و ذکر صفات نیک آنان، آیه‌ای از انجیل را خواندم: "هرچند شبانگاهان گریستیم، ولی شادیها، سحرگاهان فرا خواهند رسید." آیه را به این دلیل انتخاب کردم که ران واقعاً برای ما شادی سحرگاهان به حساب می‌آمد. به تابوت او نگریستم و اظهار داشتم: "می‌خواهم برای آخرین بار به یکی از دوستان خوب خود بگویم که سپاسگزارم، اگر تو نبود، من هرگز در چنین مقامی در اینجا حضور نداشتم."

جسد ران را برای استراحت ابدی در گورستان ملی آرلینگتون به خاک سپردیم. تحمل خود را از دست داده و دچار اندوه شده بودم. چلسی

می‌کوشید اشکهایش را پشت شیشه عینک پنهان کند. او دستش را به کمر من انداخته بود و من نیز سر بر شانه‌اش نهاده بودم.

در هفته آندوهبار میان سقوط هواپیما و مراسم خاکسپاری، به‌منظور رهایی از آندوه، به شدت به کار پرداختم. نخست لایحه‌ای را در مورد کشاورزی امضا کردم. دو هفته پیش از آن لایحه‌ای را تقدیم کرده بودم که به ایجاد روش اعتباری و دادن وام بیشتر به کشاورزان با بهره کمتر مربوط می‌شد. هرچند تصور می‌کردم این لایحه نمی‌تواند کاملاً نیازهای خانواده کشاورزان را تأمین کند، ولی به هر حال آن را امضا کردم، زیرا بهتر از روشی بود که تا آن زمان اجرا می‌شد.

روز نهم لایحه‌ای را به امضا رساندم که به رییس‌جمهور حق و تو در مورد اقلام لوایح، اعطا می‌کرد. اغلب فرمانداران از این حق برخوردار بودند و رؤسای جمهور از سال ۱۸۶۹ در آرزوی داشتن چنین حقی به سر می‌بردند. این امر در قرارداد جمهوریخواهان که توسط جینگریج نوشته شده بود، وجود داشت. خوشحال بودم که چنین لایحه‌ای در زمان من به تصویب رسید، زیرا به رؤسای جمهور آینده آمریکا امکان می‌داد زوائد موجود در لایحه بودجه و سایر لوایح ارائه‌شده به کنگره را حذف کنند. تنها مخالف تصویب این لایحه، سناتور رابرت برد بود که تصور می‌کنم هرگز مرا به خاطر ارائه، تصویب و امضای آن، نبخشد.

روز برگزاری مراسم یادبود ران براون، لایحه‌ای را که سقط جنین را ممنوع می‌کرد، وتو کردم. البته این کار مورد علاقه مردم نبود، ولی با توجه به توصیه کارشناسان، ترجیح دادم آن را وتو کنم. تصور می‌کردم بهترین روش، اعطای امکان تصمیم‌گیری به پدر و مادران و پزشک خانوادگی آنان باشد. پس از وتو کردن لایحه، با پنج زن در این مورد صحت کردم. سه تن از آنان کاتولیک و دو تن دیگر ارتودکس بودند. آنها علیرغم اعتقادات مذهبی، مرا مورد حمایت قرار دادند و اظهار داشتند با توجه به تشخیص پزشکان در مورد عدم زنده ماندن جنینی که در شکم دارند، ترجیح می‌دهند با آزادی کامل، آن را سقط کنند و امکان یابند دوباره باردار شوند.

اگر بدانید چه زمان طولانی و پراضطرابی را گذراندم تا خود را به وتو کردن آن لایحه قانع کنم، متوجه خواهید شد چه کار مشکلی را انجام

داده‌ام. پس از مشورت با پزشکان متخصص، به این نتیجه رسیدم که هیچکس نمی‌تواند چاره‌ای برای جلوگیری از تولد فرزندان معیوب یا مرده بیابد. بنابراین با این کار، می‌توانستم سلامتی مادران را تضمین کنم و به آنان فرصت بدهم بار دیگر باردار شوند و فرزندان سالم به جامعه تحویل دهند. در عین حال، در تصویب این لایحه، مزایای سلامتی و مالی وجود نداشت که کسی بتواند مرا متهم به سوءاستفاده از حق وتو کند.

روز دوازدهم آوریل، میکی کاتنور را به سمت وزیر بازرگانی و معاون شایسته او چارلین بارشفسکی را به‌عنوان نماینده تجاری ایالات متحده، برگزیدم. همچنین فرانک راینز را به ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی انتخاب کردم. او اطلاعات زیادی در تنظیم بودجه و سابقه سیاسی خوبی داشت و نخستین آمریکایی آفریقایی تبار بود که به این سمت منصوب می‌شد.

روز چهاردهم آوریل، من و هیلاری از پایگاه هوایی شماره یک برای گذراندن یک هفته پرمشغله، عازم کره، ژاپن و روسیه شدیم. در جزیره زیبای چه‌جو متعلق به کره جنوبی، با کیم یونگ سام رئیس جمهور آن کشور ملاقات کردیم و در مورد برگزاری کنفرانس چهارجانبه با حضور چین و کره شمالی، به توافق رسیدیم و امیدوار بودیم این کار منجر به انعقاد قرارداد صلح شود. مقامات کره شمالی خواهان صلح بودند و این کنفرانس می‌توانست ادعای آنان را به اثبات برساند.

از کره جنوبی، به توکیو رفتیم. در مورد گسترش روابط امنیتی و سیاسی با نخست‌وزیر هاشیموتو گفتگو کردیم و او علاقه کشورش را به حضور فعال در فعالیتهای ضد تروریستی، به ویژه پس از فاجعه انفجار گاز در راه آهن زیرزمینی توکیو، ابراز داشت. من نیز قبول کردم ۱۰۰۰۰۰ سرباز آمریکایی، همچنان در ژاپن، کره جنوبی و سایر پایگاه‌های جنوب شرقی آسیا، باقی بمانند. در ضمن قرار شد به دلیل اقدامات تعدادی از کارکنان آمریکایی در اوکیناوا که موجب گسترش اعتراضات علیه آنها شده بود، از سربازان خود در آن منطقه بکاهیم.

به منظور تأکید بر گسترش روابط دو جانبه، از چندی پیش، والتر ماندیل را به سمت سفیر ایالات متحده روانه ژاپن کرده بودم. شخصیت و مهارت او در برطرف ساختن مشکلات، برای ژاپنیها پیامی به این مضمون

بود که برای ایالات متحده، اهمیت زیادی دارند.

پس از آن عازم سنت پیترزبورگ روسیه شدیم. در آنجا با بوریس یلتسین در مورد دو قرارداد مهم استارت یک و استارت دو که ویژه منع گسترش سلاحهای هسته‌ای و انهدام آنها بود، به توافق کامل دست یافتیم. همچنین موافقت کردیم به منظور تأمین امنیت نیروگاه‌های هسته‌ای و جلوگیری از دفن زباله‌های آن در اقیانوسها، همکاری و در ضمن به لئونید کوچما رییس‌جمهور اوکراین کمک کنیم نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل را ظرف چهار سال، تعطیل کند. این نیروگاه، ده سال پس از واقعه غم‌انگیزی که در چرنوبیل شکل گرفت، همچنان به کار ادامه می‌داد!

روز بیست و چهارم ماه، به وطن بازگشتم، ولی همچنان به امور مربوط به سیاست خارجی ادامه دادم. الیاس هراوی، رییس‌جمهور لبنان در ایالات متحده حضور داشت. در آن زمان شرایط پرتنش بر منطقه خاورمیانه حاکم بود. شیمون پرز در پاسخ به شلیک کاتیوشا توسط حزب‌الله از جنوب لبنان به خاک اسرائیل، دستور حمله متقابل داده و تعداد زیادی از شهروندان غیرنظامی لبنان را به قتل رسانده بود.

من توجه زیادی به لبنان داشتم. آن کشور، میان دو نیروی متخاصم یعنی اسرائیل و سوریه واقع شده بود و عملیات تروریستی بسیاری در آن منطقه روی می‌داد. به رییس‌جمهور لبنان اطمینان دادم که ایالات متحده آمریکا، قویاً از قطعنامه شماره ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد که برای وحدت و استقلال کشور لبنان صادر شده است، پشتیبانی خواهد کرد.

همه اخبار مربوط به خاورمیانه، بد نبود. در همان روز که با رییس‌جمهور لبنان در کاخ سفید ملاقات کردم، یاسر عرفات، سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) و رهبران شورای اجرایی آن را به شناسایی حق موجودات اسرائیل، فرا خواند. این تغییر موضع سیاسی، اهمیت زیادی برای اسرائیل داشت. دو روز بعد، وارن کریستوفر، همراه با دنیس راس کارشناس امور خاورمیانه، توافقنامه‌ای را میان لبنان، سوریه و اسرائیل به امضا رساندند که به بحران لبنان خاتمه دهند و با این کار، به اجرای همه مفاد قرارداد صلح میان اسرائیل و فلسطین، کمک کنند.

در اواخر ماه، شیمون پرز به ملاقات من آمد تا قرارداد همکاری

ضد تروریستی دو جانبه‌ای را به امضا برسانیم که پنجاه میلیون دلار هزینه در بر داشت. این همکاری موجب جلوگیری و یا کاهش تلفات غیر نظامیان و شهروندان اسرائیل در برابر حملات شهادت طلبانه فلسطینیها می‌شد که در آن اواخر نفس‌گیر و ویرانگر شده بود.

درست یک هفته پیش از آن، لایحه ضد تروریستی دیگری را که سرانجام از تصویب کنگره گذشته بود، امضا کرده بودم. این لایحه، درست یک سال پس از سانحه اوکلاهما به تصویب رسید. نمایندگان هر دو حزب آن را امضا کرده بودند. در آن لایحه از تعقیب و مجازات سازندگان و فروشندگان نوعی پودر سیاه‌رنگ و بدون دود، پشتیبانی و به مقامات مسؤول فدرال اختیار کامل داده می‌شد دو نوع ماده‌ای را که امکان استفاده در عملیات تروریستی دارد، بر اساس همین لایحه، مورد بازرسی قرار دهند و همان مجازات را اعمال کنند.

این لایحه، منابع و ابزارهای بیشتری را در اختیار دولت قرار می‌داد تا بتواند با حملات تروریستی مقابله کند، سازمانهای تروریستی را از بین ببرد و نظارت بیشتری بر سلاحهای زیست‌محیطی و شیمیایی که به راحتی در دسترس تروریستها قرار می‌گرفت، داشته باشد.

نمایندگان کنگره همچنین در این مورد به توافق رسیدند که اجازه بازرسی دقیق بسته‌های مشکوک را که بازرسی آنها در قانون پیش‌بینی نشده بود، به دولت بدهند و نیز درباره موادی که قانون، حمل و استفاده از آنها را منع نمی‌کرد، ولی خطرات زیادی در بر داشت، اختیاراتی به منظور جلوگیری و امحاء آنها اعطا کند.

آوریل ماه جالب دیگری در دنیای وایت واتر به حساب می‌آید. روز دوم این ماه، کنت استار، به نفع چهار شرکت بزرگ تنباکو در ایالات متحده در نیو اورلینز به صحنه آمد. ورود او همزمان با لایحه‌ای بود که از طرف دولت من برای جلوگیری از فروش سیگار به جوانان زیر هجده سال و عدم تبلیغات در این مورد بود. قابل ذکر است که استار، چند روز پیش نیز به نوشته روزنامه یواس‌ای تودی، به حمایت از برنامه‌های پرهزینه مدرسه ویسکانسین برخاسته بود که من به شدت با آن مخالف بودم.

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، استار و متحدانش در کنگره و دادگاه

فدرال، تعریف تازه‌ای از برخورد سلیقه‌ها ارائه داده بودند. هرکس حتی اگر بدون داشتن ارتباط نزدیک با من و هیلاری از ما تعریف می‌کرد، مخالف سلیقه آنها به حساب می‌آمد. این گروه در ضمن برای خود هیچ محدودیتی قائل نبود و می‌توانست به راحتی و مقتدرانه به تعقیب ما یا هرکس دیگری که صلاح می‌دید، پردازد.

نظریه عجیب و غریب برخورد سلیقه‌ها، هرگز به اندازه آن روز مفتضحانه و آشکار نبود که قاضی هنری وودز، سرباز بازگشته از جنگ ویتنام را که سابقاً از اعضای اف‌بی‌آی به شمار می‌رفت، متهم به حمایت و همکاری با فرماندار جیم گای تاکر و سایر کسانی کرد که آنان را مظنون به دست داشتن در ماجرای وایت واتر می‌دانست. وودز دموکرات بود، ولی هیچ ارتباط کاری با فرماندار جیم گای نداشت. بنابراین پس از اینکه متوجه شد استار بیشتر از حد مسؤلیت خود در زندگی دیگران دخالت می‌کند، موضوع را به شدت تکذیب کرد و به انتقاد از استار و گروهش پرداخت.

استار در واکنش به اظهارات وودز، او را به دادگاه احضار کرد تا در برابر هیأت منصفه گفته‌هایش را تکرار کند. جالب است که همه اعضای هیأت منصفه از جمهوریخواهان محافظه کار به حساب می‌آمدند که ریگان و بوش آنها را انتخاب کرده بودند. رییس هیأت منصفه که از راستگرایان افراطی بود و پاسکو باومن نام داشت، هیچ فرصتی به وودز نداد تا از خود دفاع کند و او را محکوم کرد. مقالات روزنامه‌هایی همچون واشینگتن تایمز که راستگرا بود، تنها به ماجرای وودز اختصاص داشت.

روز هفدهم آوریل، حتی نیویورک تایمز نیز نتوانست ماجرا را تحمل کند و ضمن انتقاد شدید از استار و سوءاستفاده او از قدرت، خواستار برکناری او شد. با این حال، سایر رسانه‌ها در موضوع وایت واتر و استار، سکوت اختیار کرده بودند.

بیست و هشتم آوریل چند نوار ویدئو شامل چهار ساعت و نیم شهادت در مورد وایت واتر را به دادگاه ارائه دادم. استار در این موارد، جیم و سوزان مک‌دوگال و جیم گای تاکر را به دلیل سوءاستفاده مالی محکوم کرده بود.

در واقع دادگاه نمی‌توانست کاری در مورد وایت واتر، من یا هیلاری

انجام دهد. در اینجا باید اشاره کنم که دیوید هیل مرا به این ماجرا کشاند. هیل در دادگاه، ادعاهای سابق خود را تکرار کرد که من او را مجبور کرده‌ام ۳۰۰۰۰۰ دلار وام به مک دوگال بدهد.

در دفاع از خود اظهار کردم که ادعای هیل در مورد مذاکره با من و اینکه او را وادار به پرداخت وام کرده‌ام، کذب محض است. وکلای مدافع من می‌دانستند اگر دروغهای دیوید هیل در این مورد به اثبات برسد، سایر شهادتهای او نیز بی اعتبار خواهد شد و دیگر نیازی به احضار متهمان به دادگاه نخواهد بود. از طرف دیگر جیم و سوزان مک دوگال، علیرغم تهدیدات استار، حاضر به دادن شهادت دروغ نشدند.

تعدادی از اعضای هیأت منصفه از اصل ماجرا باخبر نبودند و نمی‌دانستند دیوید هیل، با دریافت پول، برای نهادی به نام پروژه آرکانزاس کار می‌کند و شهادت دروغ می‌دهند. پروژه آرکانزاس، توسط ریچارد ملون اسکیف، یکی از میلیاردهای افراطی محافظه کار پایه گذاری شده بود که پیوسته به روزنامه آمریکن اسپکتاتور پول پرداخت می‌کرد تا ماجراهای غیرواقعی درباره من و هیلاری بنویسد. از جمله این نهاد ۱۰۰۰۰ دلار به یکی از اعضای اسبق سواره نظام ایالتی پرداخته بود تا مرا متهم به استعمال مواد مخدر کند. افراد اسکیف همچنین ارتباط نزدیکی با همکاران نیوت جینگریچ داشتند. زمانی که دیوید بروک در اسپکتاتور کار می‌کرد، با دو تن از افراد سواره نظام ایالتی به مصاحبه پرداخت که ادعا می‌کردند، وظیفه داشتند برای من خانم بیاورند. بروک نه تنها حقوق خود را از اسپکتاتور می‌گرفت، بلکه به طور پنهانی، میالغی از پیترا سمیت که یکی از بازرگانان شیکاگو و رئیس امور مالی کمیته فعالیتهای سیاسی نیوت بود، دریافت می‌کرد.

اغلب امور مربوط به پروژه آرکانزاس را دیوید هیل انجام می‌داد. او با پارکر دوزیر، دستیار سابق جیم جانسون از اعضای هیأت منصفه، کار می‌کرد. محل کار دیوید هیل در خارج از هات اسپرینگز بود و معمولاً از توصیه‌های تد اولسن، حقوقدان شاغل در روزنامه آمریکن اسپکتاتور و پروژه آرکانزاس و از دوستان نزدیک استار، برخوردار می‌شد. اولسن در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش پسر، به عنوان رئیس دادگاه انتخاب شد. تصور می‌کنم جیم مک دوگال که به شدت بیمار بود و سوزان

مک‌دونالد و جیم گای تا کر، قربانی دروغهای دیوید هیل برای نجات دادن خودش شدند.

ماه مه در زمینه لوایح قانونی، نسبتاً آرام بود و همین امر به من فرصت داد تا در ایالات گوناگون به مبارزه انتخاباتی پردازم و در مراسم ویژه‌ای به‌عنوان رییس‌جمهور، شرکت کنم. از جمله این کارها، اهدای مدال طلای کنگره به بیلی گراهام، بازدید از ساوت لاون، ملاقات با آرون نویل و لیندا رونشتاد، و مهمتر از همه ملاقات با رییس‌جمهور یونان، کنستانتینوس استفانوپولوس بود. در مواقعی که درگیر مسائل داخلی و خارجی بودیم، کمتر فرصت می‌یافتیم در چنین برنامه‌هایی شرکت کنیم.

روز پانزدهم ماه مه، ۴۳۰۰۰ پلیس از ۱۰۰۰۰۰ نفری که قول داده بودم، به استخدام درآمدند. در همان روز، سناتور باب دال اعلام کرد که برای شرکت تمام وقت در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، از سنا کناره‌گیری خواهد کرد. چاره دیگری نداشت، زیرا رسیدگی به لایحه بودجه در کنگره، وقت او را به‌عنوان رهبر اکثریت پارلمان، می‌گرفت.

روز بعد، برای مبارزه با استفاده از مینهای ضد نفر، به فراخوانی جهانی اقدام کردم. در حدود یکصد میلیون مین که اغلب آنها مربوط به دو جنگ جهانی بودند، در زمین قرار داشتند و مردم اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را تهدید می‌کردند. تعداد زیادی از مینها چندین دهه پیش کاشته شده ولی همچنان فعال بودند. هر سال بیست و پنج هزار نفر بر اثر برخورد با مین کشته و یا زخمی می‌شدند. آسیبی که این سلاحهای مخفی، به ویژه به کودکان آنگولا و کامبوج می‌رساندند، وحشتناک بود. تعدادی زیادی از آنها در بوسنی بود که یک گروهان آمریکایی در هنگام تلاش برای از کار انداختن یکی از آنها، به قتل رسید. آمادگی ایالات متحده را برای از بین بردن چهار میلیون مین که مربوط به خودمان می‌شد، تا سال ۱۹۹۹، اعلام کردم و خیلی زود نصف میزان سرمایه‌گذاری سایر کشورهای جهان را تقبل کردیم.

متأسفانه با واقعه اندوهباری مواجه شدیم و آن مرگ فرمانده عملیات نیروی دریایی، دریادار مایک بوردا، به دلیل خودکشی با گلوله بود. بوردا نخستین فرمانده نیروی دریایی به حساب می‌آمد که تا آن زمان به آن درجه رسمی ارتشی دست یافته بود. شایعات زیادی در مورد دلیل

خودکشی وجود داشت از جمله اینکه می گفتند همواره دو نشان مربوط به جنگ ویتنام را بر سینه می زد که هیچکدام از آنها را در واقع به او اعطا نکرده بودند. علیرغم این شایعات، نباید اهمیت خدمات او را نادیده گرفت. او نیز همچون وینس فاستر، هرگز به اندازه‌ای که شایستگی داشت، مورد احترام و تحسین قرار نگرفت.

در اواسط ماه مه، با امضای موافقتنامه‌ای، به رایان وایت که در کشف دارو برای بیماران مبتلا به هپاتیت و ایدز تلاشهای زیادی کرده بود، به منظور انجام تحقیقات بیشتر، اختیار تام دادم. این دو بیماری، در میان افراد بین بیست و پنج تا چهل و چهار سال، به شدت شایع بود. با این ترتیب، میزان سرمایه‌گذاری در این تحقیقات در مقایسه با سال ۱۹۹۳، به دو برابر افزایش یافت.

در همان هفته، لایحه دیگری را به امضا رساندم که آن را قانون مگان نامیده بودم. مگان نام دختر کوچکی بود که قربانی خشونت جنسی شد. برطبق مفاد این لایحه، به ایالات گوناگون مسؤلیت داده می شد که به تحقیق در مورد دلایل بروز چنین جنایاتی بپردازند و نتیجه آن را گزارش کنند.

برای کمک به دیک چپارد در مبارزات انتخاباتی به ایالت میسوری پرواز کردم. چپارد مردی سختکوش و مهربان بود که احترام زیادی به او می گذاشتم. او در حدود بیست سال، جوانتر از آنچه بود، به نظر می رسید. علیرغم مسؤلیتهای زیادی که به عنوان نماینده دموکرات کنگره برعهده داشت، اغلب در تعطیلات آخر هفته به میسوری می رفت، به خانه همسایگان و دوستان سر می زد و از مشکلات آنان، می پرسید. دیک معمولاً فهرستی از آنچه اهالی میسوری نیاز داشتند، به من می داد. غیر از او، سایر نمایندگان هم معمولاً درخواستهایی از کاخ سفید داشتند. تنها کسی که به جای دادن فهرست اقلام، به من توصیه می کرد چه باید بکنم، سناتور تد کندی بود.

در اواخر ماه، اعلام کردم که باید برای سربازان بازگشته از جنگ ویتنام و معلولان آن نبرد، خدمات ویژه درمانی در نظر گرفته شود.

روز ۲۹ ماه مه، تا پاسی از شب بیدار ماندم تا از نتایج انتخابات اسرائیل باخبر شوم. مبارزه‌ای دشوار بود که طی آن، نتانیاهو تنها با یک

درصد اختلاف، بر شیمون پرز غلبه کرد. پرز آرای اکثریت اعراب را به دست آورد، ولی نتانیا هو با آرای یهودیان، او را شکست داد. نتانیا هو این آرای زیاد را به دلیل قولی که داده بود، به دست آورد: مبارزه با تروریسم. همچنین از شیوه مبارزات انتخاباتی در آمریکا، از جمله حضور در رادیو و تلویزیون، به درستی استفاده کرد. به چگونگی همکاری خود با نتانیا هو در مورد دستیابی به اهداف مندرج در قرارداد صلح می اندیشیدم. در ماه ژوئن، صرف نظر از مبارزات انتخاباتی، دو موضوع مرا بیشتر از همه مشغول کرد. نخست آموزش و دیگری آتش سوزی کلیسای سیاهپوستان. در دانشگاه پرینستون، طرحی را ارائه دادم که بر طبق آن، همه فارغ التحصیلان دبیرستانها می توانستند به آسانی وارد کالج یا دانشگاه شوند. در اواسط ماه به مدرسه متوسطه گراور کلیولند در آلبوکرک نیومکزیکو رفتم تا از مقررات منع آمد و رفت شبانه، پشتیبانی کنم. این مقررات از جوانان سراسر ایالت می خواست که در ساعات معینی از روز و شب، پس از تعطیل شدن مدارس روزانه و شبانه، به خانه بروند و در آنجا بمانند. این ترفند، هم از میزان جرم و جنایت می کاست و هم به آنها فرصت می داد به مرور در سهایشان پردازند.

روز دوازدهم ژوئن، به گریلی ویل در کارولینای جنوبی رفتم تا پس از آتش سوزی کلیسای سیاهپوستان، کلیسای متدیست تازه ای را افتتاح کنم. در حدود یک هفته پیش از آن، کلیسایی در چارلوت کالیفرنای شمالی، یکی از سی کلیسای سیاهپوستان به حساب آمد که در طول هجده ماه، آتش می گرفت. جامعه سیاهپوستان آمریکا، خشمگین بود و انتظار داشت کاری انجام دهم. کمیته ای را مسؤول تحقیق، دستگیری عاملان و مجازات آنها کردم. به نظر می رسید این کارها توسط طرفداران تبعیض نژادی انجام می گیرد.

در همان زمان با مشکل دیگری مواجه شدم که کارکنان کاخ سفید، متهم به ایجاد آن شده بودند. در اوایل ماه ژوئن گزارشهایی دریافت کردم که نشان می داد سه سال پیش، یعنی در ۱۹۹۳، اداره محرمانه کاخ سفید، از اف بی آی خواسته است، خلاصه پرونده کسانی را که که مجاز بودند در زمان بوش و ریگان به کاخ سفید بیایند، در اختیارشان بگذارد. این پرونده ها هنگامی ارسال شد که اداره محرمانه، قصد جایگزینی افراد

تازه‌ای را داشت، زیرا پرونده‌های سابق، توسط مسؤلان سابق کاخ سفید در زمان بوش، برده شده بود و در نتیجه کاخ سفید هیچ اطلاعی در مورد کارکنانی که از زمان بوش و ریگان در آنجا حضور داشتند، نداشت. پس از شنیدن ماجرا، بسیار خشمگین شدم.

روز نهم ژوئن، من و لئون پانه‌تا در این مورد، عذرخواهی کردیم. در همان هفته، لوئیس فری اعلام کرد که اف‌بی‌آی ۴۰۸ پرونده را به اشتباه به کاخ سفید آورده است. چند روز بعد، جانیت رینو از کنت استار خواست در مورد پرونده‌ها به تحقیق بپردازد. در سال ۲۰۰۰، تحقیقات نشان داد که این امر، تنها بر اثر یک اشتباه، روی داده و کاخ سفید در هیچ زمینه‌ای قصد سوءاستفاده سیاسی نداشته است.

در اواخر ماه ژوئن در گردهمایی نشویل، اعلام کردم لایحه‌ای را از تصویب خواهم گذرانم که بر طبق آن، پدران و مادران، بیست و چهار ساعت در سال و به عبارت دیگر، سه روز کاری را صرف بردن فرزندانشان به کلینیکهای بهداشتی و معاینه کامل آنان کنند. در همان ماه لایحه دیگری را ارائه دادم که کارفرمایان را وادار به انجام تعهدات تازه در مورد کارکنان می‌کرد.

متأسفانه اکثریت جمهوریخواهان کنگره مخالف افزایش مسؤولیت‌های کارفرمایان بودند. روزی پسری جوان نزد من آمد و به شوخی گفت:
- برای کسی که رییس جمهور می‌شود، یافتن لطیفه‌ای که بتوان در میان جمع تعریف کرد، مشکل است.

ولی این لطیفه را گفت: "رییس جمهور بودن با داشتن چنین کنگره‌ای، همچون ایستادن در قلب یک گورستان است. تعداد زیادی از مردم زیر نظر شما قرار دارند، ولی کسی به حرفهایتان گوش نمی‌دهد."
در اواخر ماه، آماده عزیمت به لیون فرانسه شدم تا در کنفرانس سالانه گروه هفت که مذاکرات اصلی آن بر سر مسأله تروریسم بود، شرکت کنم. چند روز پیش، تروریستها کامیونی حامل بمبی بسیار قوی را در یک منطقه امنیتی، درست در کنار برج خوبر، در مجتمع طهران در عربستان سعودی، منفجر کردند، نوزده نفر از کارکنان نیروی هوایی را کشتند و در حدود سیصد آمریکایی و غیرآمریکایی را مجروح کردند. هنگامی که یک اتومبیل گشت آمریکایی به کامیون نزدیک شد، دو تن سرنشین آن فرار

کردند و کامیون منفجر شد. تعدادی از مأموران اف بی آی را همراه با چهل بازرس و کارشناس، به منطقه فرستادم تا با مقامات مسؤول عربستان همکاری کنند. شاه فهد تلفن زد تا مراتب تأسف و تأثر خود را از آن واقعه ابراز دارد و قول داد که دولت عربستان را وادار خواهد ساخت در دستگیری و مجازات عاملان رویداد، همه تلاش خود را انجام دهد.

سعودیها پس از جنگ خلیج فارس به ما اجازه ایجاد پایگاه نظامی در کشورشان را داده بودند، با این امید که نیروهای آمریکایی حاضر در خلیج فارس، از تجاوزهای بیشتر صدام حسین، جلوگیری کنند. این امر محقق شد، ولی در عین حال، افراد آمریکایی را در معرض خطر حملات تروریستی قرار داد. بدون تردید، مسائل امنیتی در خوبر به طور کامل مراعات نشده بود، زیرا کامیون کاملاً به ساختمان نزدیک بود و در ضمن مقامات عربستان سعودی تصور نمی کردند قدرت مانور تروریستها تا این اندازه زیاد باشد. ژنرال واین دوانینگ، فرمانده سابق نیروهای ویژه ایالات متحده را به عنوان سرپرست گروه اعزامی، برگزیدم تا به ما بگوید چه کنیم که نیروهایمان در امنیت بیشتری به سر ببرند.

در همان حال که آماده رفتن به اجلاس گروه هفت می شدم، به همکارانم توصیه کردم طرحی را تهیه کنند که موجب همکاری همه کشورهای جهان در مبارزه با تروریسم شود. در لیون نیز رهبران همه کشورهای حاضر در اجلاس، بر همکاری مشترک تأکید و توصیه کردند منابع مالی و معنوی کمک به تروریستها شناسایی شوند و تا جایی که امکان دارد، اجازه ندهیم تروریستها به سلاحهای جدید و مؤثر، دسترسی داشته باشند.

در سال ۱۹۹۶، دولت آمریکا طرحی راهبردی برای مقابله با تروریسم ارائه کرد که مبتنی بر پیشگیری از وقوع سانحه، دستگیری و مجازات تروریستها با همکاری همه کشورها، جلوگیری از ارسال پول برای سازمانهای تروریستی، تلاش در عدم دسترسی آنان به سلاحهای پیشرفته و تحریم و منزوی کردن کشورهای حامی آنان بود. ریگان با بمباران لیبی و من با بمباران عراق نشان دادیم که می توان به طور مستقیم، حامیان تروریسم را مورد حمله قرار داد.

این طرح راهبردی، موفقیتهای زیادی را به دنبال داشت و ما از

بسیاری از حملات تروریستی از پیش طراحی شده، جلوگیری کردیم. از جمله بمب‌گذاری در تونل لینکلن در نیویورک و بسیاری از خرابکاریهایی که قرار بود در هواپیماها انجام شود و به‌ویژه پرواز هواپیماهای متعدد از فلیپین به سوی ایالات متحده که از ورود آنها جلوگیری به عمل آمد و تروریستها برای مجازات، به آمریکا آورده شدند. از سوی دیگر، ترور، جنایت سازمان‌یافته بین‌المللی و یا شکلی از آن به حساب نمی‌آید، زیرا به دلیل دارا بودن اهداف سیاسی، گاهی مورد حمایت کشورهای قرار می‌گیرد که انتظار نمی‌رود. همچنین ورود به مکانهای ویژه تروریستها، مشکلات زیادی را در پی خواهد داشت. از جمله مان‌ماجرای برج خوبر که شایعه احتمال دخالت ایران در آن ماجرا، بر سر زبانها بود. حتی اگر در برابر حملات تروریستی می‌توانستیم به خوبی دفاع کنیم، آیا می‌توانستیم مشکلات قانونی این کار را برطرف سازیم؟ آیا می‌توانستیم بر عملیات نظامی، بیشتر از حد معمول، تأکید داشته باشیم؟

در اواسط سال ۱۹۶۶، کاملاً واضح بود که پرسشهای بسیاری در این زمینه وجود دارد به ویژه در مورد چگونگی برخورد با حملات تروریستی علیه شهروندان آمریکایی در ایالات متحده و سایر کشورهای جهان که به نظر می‌رسید از تنوع زیادی برخوردار است و نمی‌توان در برابر همه حملات، از عملیات دفاعی مشابه استفاده کرد. شاید هیچ پاسخی برای چنین پرسشهایی، یافت نشود. ولی آنچه مسلم است، این خطر به ویژه در سالهای آینده، همواره همراه ما خواهد بود.

تابستان، با دریافت خبرهای خوش در داخل و خارج از کشور آغاز شد. در سوم ژوئیه، بوریس یلتسین با ملی‌گرایان افراطی و رهبر آنان گنادی ژبوگائف، به مبارزه برخاست. در نخستین دور انتخابات، آرای هر دو بسیار نزدیک بود، ولی در دور دوم، بوریس به راحتی بر رقیب خود پیروز شد. او در رقابتهای انتخاباتی، از روش آمریکاییها برای تبلیغات و حضور در رادیو و تلویزیون، استفاده کرده بود. این انتخابات، فرصتی در اختیار یلتسین قرار می‌داد تا برنامه‌های خود را در مورد دموکراسی، نوسازی اقتصادی و نزدیکی به غرب، ادامه دهد. روسیه هنوز مشکلاتی داشت، ولی من می‌دانستم در مسیر درستی به پیش خواهد رفت.

در آمریکا نیز همه چیز به خوبی و درستی پیش می‌رفت. میزان بیکاری

بیل کلینتون / ۹۰۱

به ۵/۳ درصد کاهش یافته، ۱۰ میلیون شغل جدید ایجاد شده، رشد اقتصادی تا ۴/۲ درصد فراتر رفته و کسری بودجه به کمتر از نیمی از آنچه رسیده بود که در زمان ورود من به کاخ سفید، همه را نگران می کرد. میزان دستمزدها نیز افزایش یافته بود. روز بعد، ارزش سهام در حدود ۱۱۵ واحد سقوط کرد و همین امر موجب شد به شوخی به باب رایین بگویم وال استریت از برنامه های اصلاحی من، به شدت متنفر است.

روز هفدهم ژوئیه، پرواز شماره ۸۰۰ شرکت تی دبلیوای، در لانگ آیلند منفجر شد و سقوط کرد. ۲۳۰ مسافر آن جان خود را از دست دادند. در آن موقع شایع شد که این امر، بر اثر اقدامات تروریستی صورت گرفته و حتی از آن فراتر، موشکی به سوی آن شلیک شده است. از همان لحظه تصمیم گرفتم اقدامات مناسبی برای امنیت پروازهای داخلی و خارجی انجام دهم.

من و هیلاری به جامائیکا در ایالت نیویورک رفتیم تا با خانواده قربانیان ملاقات کنیم. در آنجا استانداردهای تازه ای برای امنیت پرواز در نظر گرفتم و برای حاضران شرح دادم. تا سال ۱۹۹۳ برای نوسازی ناوگان هوایی و کنترل ترافیک هواپیماها، اقدامات مهمی انجام داده، ۴۵۰ بازرسی امنیتی در نظر گرفته و استانداردهای حفاظتی ویژه ای تعیین کرده بودیم. در آن روز اعلام کردم که در فرودگاه ها به بازرسی دقیق و دستی بار و کنترل محتویات چمدانها و ساکهای مسافران در پروازهای داخلی و خارجی، خواهیم پرداخت. همچنین قرار شد پیش از پرواز، بازرسی از قسمت بار و کابین خلبان، به عمل آید. ال گور را به ریاست کمیسیونی برگزیدم که سیستمهای امنیت پرواز و ترافیک هوایی را مورد بررسی دقیق قرار دهد و در مدت چهار روز، نتایج را به من گزارش کند.

درست ده روز پس از آن سانحه، با یک واقعه تروریستی مواجه شدیم. بمبی در مجموعه المپیک آتلانتا منفجر شد و دو نفر را کشت. من و هیلاری در مراسم افتتاح بازیهای المپیک شرکت داشتیم و در آن، محمد علی مشعل بازیها را روشن کرد. هیلاری و چلسی بازیهای المپیک را خیلی دوست داشتند و بیشتر از من، اوقات خود را صرف تماشای آن کردند، در عوض من به ملاقات با اعضای تیمهای ملی خودمان و سایر کشورهای شرکت کننده رفتم. ورزشکاران ایرلند، کرواسی و فلسطین از

اینکه صلح را به کشورهایشان هدیه داده بودم، از من سپاسگزاری می‌کردند. ورزشکاران کره شمالی و جنوبی بر سر یک میز نشسته بودند و با یکدیگر حرف می‌زدند. المپیکها، الگوی صلح در جهان هستند. بمب دستی توسط یک تروریست داخلی کار گذاشته شده بود و نشان می‌داد که به ارزشهای جهانی، توجهی ندارد.

روز پنجم اوت در دانشگاه جورج واشینگتن، در مورد تأثیرات بدی که عملیات تروریستی بر آینده کشور ما و سایر کشورهای جهان می‌گذارد، سخنرانی کردم و اظهار داشتم این کار موجب از بین بردن فرصتها و بی‌احترامی به مرزهای بین‌المللی خواهد شد.

سایر روزهای آن ماه به امضای لوایح، پرداختن به امور حزبی، و ایجاد تغییرات مثبت در پرونده وایت واتر گذشت. با نزدیک شدن زمان انتخابات، اعضای هر دو حزب در کنگره، برای نشان دادن هماهنگی خود با خواسته‌های مردم، در تصویب لوایح ارائه‌شده توسط دولت، می‌کوشیدند.

در آخرین هفته آن ماه لایحه‌ای را امضا کردم که به میلیونها آمریکایی اجازه می‌داد با تغییر دادن مشاغل، سابقه بیمه خدمات‌درمانی و بازنشستگی خود را از دست ندهند. همچنین اعلام کردم که بخش دارویی و غذایی، به‌منظور صدور کارت شناسایی برای جوانانی که به سن قانونی برای خرید سیگار رسیده بودند، اقدامات ضروری را به‌عمل آورده است.

روز ۲۲ ماه اوت، لایحه اصلاحات رفاهی را به امضا رساندم که با همکاری نمایندگان هر دو حزب با کسب بیش از هفتاد درصد آرا، در کنگره به تصویب رسیده بود.

در اواسط ماه، جمهوریخواهان اجلاس خود را در سن‌دیه‌گو برگزار کردند. در آن مراسم، باب دال به‌عنوان نماینده حزب جمهوریخواه برای ریاست جمهوری برگزیده شد و جک کمپ، نماینده سابق نیویورک، وزیر مسکن و ستاره تیم بوفالو بیلز، معاونت او را بر عهده گرفت. کمپ مرد جالبی بود و می‌خواست برای افراد فقیر جامعه فرصتهای شغلی ایجاد کند. می‌دانستم که در همکاری با دال، کوشش زیادی خواهد کرد.

جمهوریخواهان اشتباه گذشته خود را در سپردن همه امور به

بیل کلیتتون / ۹۰۳

راستگرایان افراطی، تکرار نکردند. در عوض فرصت دادند چهره‌های تازه و برجسته‌ای همچون کالین پاول، سناتور بیلی هاجسون، سوزان مولیناری و سناتور جان مک‌کین که افرادی نوگرا، مثبت و آینده‌نگر بودند، نظرات خود را ابراز کنند. الیزابت دال در مورد نامزدی شوهرش، سخنان تأثیرگذار و مهمی ایراد کرد. آنگاه از پشت میز سخنرانی، به میان حاضران رفت و با آنها به گفتگو پرداخت. دال نیز به ایراد سخنانی واقع بینانه پرداخت و به مسؤلیتهایی که در طول زندگی داشت و تلاشهایش در راه کاهش مالیات و حفظ ارزشهای سنتی آمریکا، اشاره کرد. دال با استناد به نوشته هیلاری در کتابش، اظهار داشت که از نظر جمهوریخواهان، پدران و مادران مسؤل پرورش کودکانشان هستند، ولی دموکراتها توقع دارند این کار را دولت برایشان انجام دهد. البته حمله دال به هیلاری زیاد تند نبود، ولی می‌دانستم که دو هفته بعد، من و هیلاری فرصت خواهیم داشت پاسخ مناسبی به او بدهیم. در عین حال، اظهار داشت: «لازم است پلی به سوی گذشته بسازیم...»

همزمان با برگزاری اجلاس جمهوریخواهان در سن‌دیه‌گو، من و افراد خانواده برای دومین بار به جکسون هول در وایومینگ رفتیم. این بار فرصتی یافتم تا کتاب کوچکی را مطالعه کنم که "بین آرزو و تاریخ" نام داشت و خط مشی مرا در دوران نخست ریاست جمهوری مورد بررسی قرار داده و از چشم‌انداز چهار سال دوم نوشته بود.

روز دوازده اوت، به پارک ملی یلواستون رفتم و مصوبه‌ای را امضا کردم که از حفر معدن طلا در مجاورت آن پارک، جلوگیری می‌کرد. این مصوبه مورد موافقت و استقبال شرکتهای حفاری معادن، گروه‌های مختلف مردم، نمایندگان کنگره و اعضای هیأت دولت قرار گرفت.

روز هجدهم، من، هیلاری و چلسی برای شرکت در مراسم پنجاهمین سالگرد تولد من در سالن موسیقی رادیوسیتی، به نیویورک رفتیم. پس از آن خبری اندوهبار شنیدم. هواپیمایی که وسایل ما را از وایومینگ می‌آورد سقوط کرده بود و همه نه نفر سرنشین آن، جان خود را از دست داده بودند.

روز بعد، به ال‌گور و تیپر در تنسی ملحق شدیم تا در جشن تولد تیپر شرکت کنیم. من و تیپر عهده‌دار بازسازی دو کلیسای محلی سفید و سیاه

شدیم که در آتش سوخته بودند.

در آخرین هفته آن ماه، افکار عمومی متوجه برگزاری اجلاس ملی دموکراتها در شیکاگو بود. تا آن زمان مبارزات ما تحت رهبری پیترو نایت به خوبی سازمان داده می شد و اجلاس، با کاخ سفید در تعامل دائم بود. از رفتن به شیکاگو خوشحال بودم و هیجان زیادی داشتم، زیرا محل تولد هیلاری بود و نقش عمده‌ای در پیروزیهای من در سال ۱۹۹۲ داشت.

روز بیست و پنجم ماه اوت در هاتینگتون ویرجینیای غربی، من و چلسی در یک مسافرت چهار روزه با قطار عازم شیکاگو شدیم. هیلاری زودتر از ما رفته بود تا در مراسم گشایش اجلاس حضور داشته باشد. قطار قدیمی و فوق‌العاده‌ای بود که نام آن را "قطار تندرو قرن بیست و یکم" گذاشتیم! مسیر ما از کنتاکی، اوهایو، میشیگان و ایندیانا می‌گذشت. در طول راه پانزده بار توقف کردیم، از شهرهای کوچک زیادی گذشتیم و به ابراز احساسات مردمی که در سر راه قرار داشتند، پاسخ دادیم. از ظاهر آنها درمی‌یافتیم که به همان اندازه مسافرت با اتوبوس در سال ۱۹۹۲، مورد استقبال قرار گرفته‌ایم. از درون واگن در چهره مردم می‌خواندم که از شرایط کشور و زندگی خود، رضایت کامل دارند.

در هر توقف با دوستان، حامیان و مقامات رسمی که می‌خواستند با همان قطار به مقصد بعدی بروند، ملاقات می‌کردیم. چلسی هم همواره در کنار من حضور داشت و برای جمعیت، دست تکان می‌داد. روابط من و او مثل همیشه عادی بود، ولی در ظاهر او تغییرات زیادی به چشم می‌خورد. چلسی تبدیل به زن جوانی شده بود که نظرات و علایق خاص خود را داشت. با شنیدن نظراتش، هر روز بیشتر شگفتزده می‌شدم که چگونه به دنیا می‌نگرد.

اجلاس دموکراتها روز بیست و ششم با حضور جیم و سارا برادی و کریستوفر ریو - هنرپیشه سینما که پس از سقوط از اسب، تلاش زیادی برای بهبودی کرد و موجب تحقیقات بیشتر دانشمندان در زمینه صدمات ستون فقرات شد - کار خود را آغاز کرد.

روز سخنرانی من، روزنامه‌ها خبری را منتشر و ادعا کردند دیک موریس در زمانی که در واشینگتن برای من کار می‌کرده، همواره با فاحشه‌ای در اتاق خود در هتل به سر می‌برده است. دیک از همکاری در

بیل کلینتون / ۹۰۵

ادامه مبارزه استعفا داد. در یکی از جمله‌هایم گفتم که او دوست من و یکی از تحلیلگران سیاسی برجسته بوده و در دو سال گذشته، کارهای باارزشی برایم انجام داده است. از اینکه او را از دست می‌دادم، بسیار ناراحت بودم، ولی فشار روانی ناشی از این خبر، به اندازه‌ای شدید بود که او به فراغت بیشتر برای حل مشکلاتش نیاز داشت. به تواناییهای دیک اعتقاد داشتم و می‌دانستم به‌زودی بر سر کار بازخواهد گشت.

در سخنانم پس از توضیح در مورد کارهای بارز انجام شده، به سخنرانی باب دال در سن دیه‌گو اشاره کردم و گفتم: "بانهایت احترام، نیازی به ساختن پلی به سوی گذشته نمی‌بینم. ما باید پلی به سوی آینده بسازیم... اجازه می‌خواهم این پل را برای ورود به قرن بیست و یکم، من بسازم..."

همین جمله "پلی برای ورود به قرن بیست و یکم" شعار من برای مبارزات انتخاباتی چهار سال دوم ریاست جمهوری شد.

می‌دانستم همه منتظر شنیدن برنامه‌های آینده من هستند. بنابراین در همان جلسه برنامه‌هایم را اعلام کردم. می‌دانستم اگر قرار باشد مردم آمریکا، بین پلی به سوی گذشته و پلی به سوی آینده یکی را برگزینند، بدون تردید دومی را انتخاب خواهند کرد. در واقع باب دال موجب ایجاد چنین شعاری برای من شد. روز پس از پایان اجلاس، من و هیلاری و آل گور و تیپر همراه با فرماندار مل کارناهان که از سال ۱۹۹۲ با ما همکاری داشت، یا اتوبوس راهی ایلینویز در جنوب و کنتاکی در غرب و سپس ممفیس شدیم.

در ماه اوت، کنت استار، در نخستین اقدام تازه خود شکست خورد و نشان داد او و کارکنانش تا چه اندازه ناامیدانه در تلاش برای تهمت زدن به من هستند. او دو کارمند بانک پری کانتی به نامهای هنری برانسکام و راب هیل را متهم به پرداخت غیرقانونی پول به من برای مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۰ کرد.

ادعای حاکمی از آن بود که برانسکام و هیل در حدود ۱۳۰۰۰۰ دلار به‌منظور صرف در موارد قانونی از بانک برداشته‌اند ولی به جای هزینه کردن آن مبلغ در زمینه‌های یاد شده، برای انتخابات من خرج کرده‌اند و همچنین به‌گونه‌ای حساب‌سازی کرده‌اند که میزان برداشت آنان، بیش از

در این ادعانامه به بروس لیندسی که مشاور مالی من بود، اشاره می‌شد که آن مبلغ را صرف مبارزات انتخاباتی من کرده است. مأموران استار، به تهدید بروس پرداختند، ولی او همه این اقدامات را نمایشی مضحک و پوشالی خواند و اصل ماجرا را نپذیرفت.

ادعانامه علیه برانسکام و هیل، کاملاً بی‌معنی بود، زیرا آنها در واقع نمی‌توانستند بدون مجوز رسمی مسؤولان بانک، پولی از حسابها برداشت کنند، وگرنه مشمول پرداخت مالیات می‌شدند و همچنین بهترین راه برای اثبات یا عدم اثبات این ادعا، استعمال از بانک در مورد چنین برداشتی بود. در صورت اثبات ادعا، برداشت پول، تخلف به حساب می‌آمد و مجازاتی در حد قاچاق و حمل مواد مخدر داشت. به هر حال این ماجرا با عقب‌نشینی استار - البته نه به‌طور کامل - موقتاً خانه یافت.

در همان حال، مأموران اف‌بی‌آی با پیگیری ماجرا به سراغ پسر جوان راب هیل رفتند، او را از کلاس درس بیرون کشیدند و مورد بازجویی طولانی قرار دادند. آنها می‌توانستند این کار را پس از تعطیل شدن مدرسه و یا در هنگام صرف ناهار انجام دهند، ولی به جای آن، به‌منظور تحت فشار قرار دادن پدرش برای حرف زدن علیه من - صرفنظر از اینکه راست بگوید یا دروغ - به این صورت از آن جوان بازجویی کردند.

شعارهای زیادی علیه من داده شد از جمله اینکه: "چرا پول مردم باید در معاملات وایت واتر به هدر برود؟..." حتی یکی از قضات مشهور که خود را ضد کلیتون می‌نامید، مدتی بعد اعتراف کرد که به دنبال کوچکترین مدرک و یا تنها یک شاهد در این مورد بوده، ولی پیدا نکرده است.

استار مشابه همان رفتار بدی را که با برانسکام و هیل داشت، در مورد سوزان مک‌دوگال انجام داد. روز بیستم ماه اوت، سوزان به دو سال زندان محکوم شد. مأموران استار به سوزان قول آزادی دادند به شرطی که علیه من یا هیلاری در مورد کارهای خلافی که انجام داده بودیم، اطلاعاتی در اختیار آنها بگذارد. هنگامی که سوزان را به زندان می‌بردند، بار دیگر تأکید کرد که از روز نخست گفته است هیچ اطلاعی در مورد اینکه آیا ما عمل خلافی انجام داده‌ایم یا نه، ندارد. یک بار نیز او را به دادگاه عالی

بیل کلینتون / ۹۰۷

بردند، ولی از پاسخ دادن به پرسشهای دادستان، خودداری کرد. سوزان و برایت، قاضی دادگاه نیز حکم زندان او را مورد تأیید قرار داد، با این تفاوت که این بار تا زمان اعتراف، آزاد نشود.

ماه سپتامبر، اوج مبارزات انتخاباتی بود. نظرخواهی از مردم نشان می داد که امکان موفقیت ما بیشتر از سناتور دال است. از آن گذشته، شرایط کشور، بسیار خوب بود و مردم به خوبی درک کرده بودند که اصلاحات، چه نتایج پرباری برایشان به ارمغان آورده، از میزان جرم و جنایت کاسته و سطح رفاه اجتماعی را بالا برده است.

از طرف دیگر، می دانستم در بخشهایی از جامعه به دلیل ارائه لوایحی در مورد منع حمل سلاح، موضوع همجنس گرایی و سقط جنین، از محبوبیت کمتری برخوردار هستم، به ویژه در کارولینای شمالی و کنتاکی که مسأله تنباکو موجب ناراحتی آنها شده بود. همچنین به نظر می رسید راس پروت، آرای بسیار کمتری در مقایسه با سال ۱۹۹۲ کسب کند و این موضوع، می توانست بر میزان آرای دال بیفزاید. با این حال، شرایط من، بسیار بهتر از سناتور جمهوریخواه بود.

هرچند مبارزه در همه ایالات انجام می گرفت و آرای سرنوشت ساز بستگی به موفقیت در جلب توجه ساکنان سراسر آمریکا داشت، ولی من هدف اصلی خود را، فلوریدا قرارداد بودم. می دانستم اگر در آنجا به موفقیت دست یابم، نتیجه انتخابات، زودتر از موعد معلوم خواهد شد. در چهار سال دوره نخست ریاست جمهوری کارهای زیادی در آن ایالت انجام داده بودم و انتظار داشتم پاسخ مناسبی از مردم بگیرم.

روز هجدهم آن ماه، مهمترین کار در زمینه محیط زیست را طی هشت سال حضور در کاخ سفید، انجام دادم و آن تأسیس موزه ملی در ۱/۷ میلیون جریب زمین در صخره های سرخ رنگ جنوب یوتا بود. در آن موزه، به ویژه سنگواره هایی از دایناسورها و آثار باقیمانده از تمدن قدیمی سرخپوستان آناستازی به چشم می خورد. روز افتتاح، در یک سخنرانی اعلام کردم که تئودور روزولت نخستین رئیس جمهور علاقه مند به آثار قدیمی بود و همچنین اظهار داشتم که نخستین وظیفه من، حفاظت محیط زیست و جلوگیری از حفر معادن زغال سنگ است.

در ماه سپتامبر، همه چیز به نفع ما پیش می رفت. پس از حضور در

لانگ ویو در تکزاس، در حالی که به درون جمعیت رفته بودم و با مردم دست می‌دادم، با مادری برخورد کردم که از من به دلیل فراهم آوردن امکان حضور فرزندانش که پدر نداشتند در کالج، سپاسگزاری کرد. همچنین، زنی که شوهرش به بیماری سرطان دچار شده بود و از مزایای خدمات درمانی برخوردار می‌شد و یک سرباز بازگشته از جنگ ویتنام که از مزایای کمک به معلولان برخوردار می‌شد، مراتب امتنان خود را از اقدامات رفاهی من به عمل آوردند. سرباز قدیمی، دختر دوازده ساله خود را نیز همراه آورده بود و اظهار کرد دچار نقص در ستون فقرات است و با این سن و سال کم، تا کنون چند بار مورد عمل جراحی قرار گرفته است.

دنیا در انتظار رقابت نامزدهای دو حزب آمریکا برای ریاست جمهوری نمانده بود. در نخستین هفته ماه سپتامبر، صدام حسین دوباره مشکل ساز شد. او شهر اربیل در ناحیه کردنشین شمال عراق را به بهانه عدم حمایت ساکنان آن در هنگام جنگ خلیج فارس، به اشغال درآورد. دو حزب عمده کرد در آن ناحیه، ادعای رهبری ساکنان منطقه وسیعی از خاک عراق را داشتند و هنگامی که یکی از آنها، حمایت خود را از صدام اعلام داشت، رئیس جمهور عراق به دیگری حمله کرد. دستور حمله با بمب و موشک به نیروهای عراقی را صادر و با این کار، آنها را وادار به عقب‌نشینی کردم.

روز بیست و چهارم برای مراسم افتتاح اجلاس سازمان ملل، به نیویورک رفتم. در آنجا به عنوان نخستین رهبر جهان، قرارداد منع آزمایشهای هسته‌ای را با استفاده از قلمی که پرزیدنت کندی در سی و سه سال پیشتر قرارداد محدود کردن آزمایشها را توشیح کرده بود، امضا کردم. از اعضای سازمان ملل خواستم عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی را نیز در متن قرارداد بگنجانند و به موارد دیگری از جمله سلاحهای زیست‌محیطی، غنی‌سازی اورانیوم، سوخت نیروگاه‌های هسته‌ای و مینهای ضد نفر نیز توجه کافی نشان دهند.

در همان زمان، خاورمیانه منفجر شد. اسرائیلیها، در بخش قدیمی شهر بیت‌المقدس تونلی حفر کرده بودند که از زیر مسجدالاقصی - ناحیه مقدس مسلمانان جهان - می‌گذشت. از هنگامی که اسرائیل ناحیه شرقی

بیت المقدس را در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال درآورده بود، اعراب، کوهستان مقدس سابق را حرم الشریف می نامیدند و آن ناحیه تحت نظارت مسؤولان مسلمان اداره می شد. با گشایش تونل، فلسطینیان آن را تهدیدی علیه تمایلات مذهبی و سیاسی خود به حساب آوردند. به همین دلیل تظاهرات و تیراندازیها آغاز شد و پس از سه روز، بیش از شصت نفر کشته و عده بیشتری مجروح شدند. با هر دو طرف درگیر تماس تلفنی برقرار کردم تا به خشونتها پایان دهند. وارن کریستوفر نیز از نتانياهو و عرفات خواست کشتار و خونریزی قطع شود. به توصیه کریستوفر، نتانياهو و عرفات را به کاخ سفید دعوت کردم تا در این زمینه به مذاکره پردازیم. دو روز نخست ماه اکتبر را با نتانياهو، عرفات و ملک حسین گذراندم. شاه اردن پذیرفت که در مذاکرات حضور داشته باشد و به بازگشت صلح به منطقه کمک کند. در پایان مذاکرات، عرفات و نتانياهو از من خواستند به پرسشهای رسانهها پاسخ بدهم. به آنان گفتم، هنوز در مورد تونل به توافق نرسیده ایم، ولی هر دو طرف پذیرفتند گفتگوهای فوری خود را به منظور پایان بخشیدن به خشونتها، آغاز کنند و به قرارداد صلح، پایبند باشند. نتانياهو به من قول داد پیش از ترک مقام خود، به همه مفاد قرارداد از جمله عقب نشینی نیروهای اسراییل از مناطق فلسطینی نشین، عمل کند. مدت کمی پس از آن، تونل بسته شد و هر دو طرف درگیر، قول دادند اقدامی به منظور تحریک طرف دیگر و تعویق اجرای مفاد قرارداد، انجام ندهند.

روز سوم ماه، دوباره به مبارزات انتخاباتی روی آوردم و این بار به بافالو در نیویورک رفتم، شهری که همواره برایم خوش یمن بوده است. در آنجا با ارسکین بولز گلف بازی کردم و متوجه شدم بهتر از قبل بازی می کنم. در ماه ژوئن برای نخستین بار به کمتر از ۸۰ امتیاز منفی دست یافتم، ولی همچنان از ارسکین شکست می خوردم.

ده روز بعد به سن دیه گو رفتیم. من، هیلاری، ال گور و تیر از کلینیکهای ویژه ای که به بیماری ایدز اختصاص داشت بازدید کردیم و به مراسم یادبود قربانیان این بیماری رفتیم. دو نفر از قربانیان، دوستان من و هیلاری بودند. خوشحال بودم که میزان تلفات ایدز، بسیار پایین آمده و در عین حال، مصمم بودم دانشمندان را به انجام تحقیقات بیشتر در این

با حضور در دانشگاه سن‌دیه‌گو، با پرسشهای بسیار خوب دانشجویان مواجه شدیم و من و سناتور دال کوشیدیم پاسخهای مناسب بدهیم. هر دو از مواضع قبلی خود دفاع کردیم و در خاتمه من با دانشجویان در مورد کارهای انجام شده در چهار سال گذشته، صحبت کردم.

دو هفته پیش از آغاز انتخابات، یک نظرسنجی نشان می‌داد که ۵۵ درصد آرا به من تعلق خواهد گرفت. آرزو می‌کردم این نظرسنجیها هرگز متوقف نشود، زیرا با پایان یافتن انتخابات، دیگر کسی به سراغ مردم نمی‌رفت. همچنان به تلاشهای خود ادامه دادم در حالی که بیشتر توجه خود را به ایالات فلوریدا و آریزونا معطوف کرده بودم. روز ۲۵ اکتبر در یک مبارزه سخت در آتلانتا شرکت کردم. دوست قدیمی من ماکس کله‌لند، برای انتخاب شدن در سنا، رقابت می‌کرد. سام نان توصیه‌های مؤثری برای انتخاب دوباره من کرد و احساس کردم، بخت زیادی برای پیروزی دارم.

روز اول نوامبر در کالج شهر سانتاباربارا حضور یافتم. روزی گرم و آفتابی بود و جمعیت زیادی در محوطه کالج گرد آمده بود. از فراز تپه‌ای که کالج روی آن قرار داشت، منظره اقیانوس آرام به خوبی دیده می‌شد. سانتاباربارا برای پایان دادن به مبارزات انتخاباتی در ایالت کالیفرنیا، بسیار خوب بود، محلی که آرای مردم آن، سابقاً به جمهوریخواهان تعلق داشت، ولی این بار، شرایط فرق می‌کرد.

سه روز به انتخابات باقی مانده بود و من مجبور بودم در جبهه تازه‌ای به فعالیت پردازم. نامزدهای حزب دموکرات برای ورود به سنا، به ویژه کسانی که می‌دانستند آرای زیادی کسب نخواهند کرد، از من خواستند به آنها کمک کنم. مارک پن معتقد بود اگر آخرین روزهای باقیمانده را صرف مسافرت به ایالات بزرگتر نکنم، احتمالاً آرای اکثریت را به دست نخواهم آورد. بنابراین توصیه کرد اگر خواهان کسب آرای اکثریت هستم، باید به ایالات دیگر بروم و از مردم بخواهم در حوزه‌های اخذ رأی حضور یابند و به من رأی بدهند، وگرنه با توجه به سرمایه‌گذاری اندکی که در مقایسه با جمهوریخواهان انجام داده‌ایم، شکست من حتمی خواهد بود. توصیه او را به کار بستم و به برنامه‌های خود در مورد بازدید از فلوریدا و

نیوجرسی، دیدار از کلیولند، لویزیانا، ماساچوست، مانی، نیوهامپشایر، کنتاکی، آیوا و داکوتای جنوبی را نیز افزودم، با این تصمیم که به نامزدهای دموکرات نیز کمک کنم.

یکشنبه سوم نوامبر، پس از شرکت در مراسم مذهبی در کلیسای تامپا، برای حمایت از نامزد دموکرات دیک سوئت به نیوهامپشایر پرواز کردم و پس از آن برای پشتیبانی از شهردار مایک وایت به کلیولند رفتم.

ساعت ۸ بعد از ظهر در سدار راپیدز آیوا حضور یافتم تا به تام هارکین کمک کنم. او برای انتخاب دوباره، از شرایط خوبی برخوردار بود. او و همسرش راث که حقوقدان برجسته‌ای به حساب می‌آمد، دوستان صمیمی من بودند.

آخرین توقف من در آن سفر طولانی، در سیوکسی فالز داکوتای جنوبی بود که نماینده دموکرات کنگره تیم جانسون بخت زیادی برای پیروزی بر لری پرسلر نماینده جمهوریخواهان داشت. جانسون و حامی او سناتور تام داشل، از دوستان خوب من بودند. داشل به عنوان رهبر اقلیت سنا، نقش باارزشی را در مبارزه برای تصویب لایحه بودجه بر عهده داشت. بنابراین هنگامی که از من دعوت کرد به داکوتای جنوبی بروم، توانستم پاسخ منفی بدهم.

در یکی از ایالات، لطیفه‌ای را در مورد جمهوریخواهان تعریف کردم و گفتم:

- لایحه بودجه جمهوریخواهان مرا به یاد رویدادی می‌اندازد که برای یکی از سیاستمداران شکل گرفت. سیاستمدار می‌خواست از کشاورزی که در مزرعه‌ای کار می‌کرد، تقاضا کند که به او رأی بدهد، ولی می‌ترسید به داخل مزرعه برود، زیرا سنگ بزرگی در آنجا قدم می‌زد. سیاستمدار از کشاورز پرسید: "سگ تو گاز نمی‌گیرد؟" کشاورز پاسخ داد: "نه." سیاستمدار به داخل مزرعه گام گذاشت و سنگ پایش را گاز گرفت. با لحنی خشمگین فریاد زد: "مگر نگفتی که سگ تو گاز نمی‌گیرد؟" کشاورز با خونسردی پاسخ داد: "چرا، ولی آن سگ، مال من نیست." سگ جمهوریخواهان، بودجه آنان است که گاز نمی‌گیرد.

نتیجه انتخابات، مطابق پیش‌بینی مارک پن بود. من با ۴۹ درصد در برابر ۴۱ درصد دال، به پیروزی رسیدم. آرای الکتروال، ۳۷۹ به ۱۵۹ بود.

در سه ایالت مونتانا، کلرادو و جورجیا شکست خورده و در دو ایالت تازه، به پیروزی دست یافته بودم، آریزونا و فلوریدا.

روبهم رفته از نتیجه به دست آمده خوشحال بودم. تعداد آرای الکتراال بیشتر از سال ۱۹۹۲ بود. در ضمن چهار نامزد از میان هفت نفری که به آنها کمک کرده بودم، برای دستیابی به کرسی سنا، پیروز شده بودند. تام هارکین، تیم جانسون، جان کری و مری لندریو که این آخری از ایالت لوئیزیانا بود.

در عین حال نتیجه نظرسنجیها نشان می داد که مردم با مشکلات کمتری در مقایسه با چهار سال پیش مواجه هستند و برنامه های مرا برای پیشرفت و اصلاحات، قبول دارند.

با این ترتیب پس از فیودور روزولت، نخستین رئیس جمهور دموکرات به حساب می آمدم که برای دور دوم، از طرف مردم انتخاب شده ام.